

# نشانیهای از گذشته دور

## گیلان و مازندران

بقلم

کتابهایی که تا کنون بنام تاریخ ایران نوشته شده است، غالباً از وقایعی یاد میکنند که در زمان استقرار آریائیها در این کشور روی داده است و از سرگذشت اقوام و طوایفی که پیش از ورود آریائیها در این سرزمین میزیستند حکایت نمیکند.

با توجه باین مسئله که تاریخ هر ملت مجموعه آداب و رسوم و عادات و تقالید آن ملت است باید قبول کرد که سرگذشت اقوامی که برای این سرزمین میزیستند جزئی از تاریخ کشور ما محسوب خواهد شد.

از جمله آن اقوام مردمانی

جهانگیر سرتیپ پور

هستند که از زمانهای قبل از تاریخ در ساحل جنوبی دریای خزر میزیستند و بعقیده بعضی از محققین از جمله بنیاد گذاران تمدن بشری شناخته شده اند. روشن کردن گوشه‌ای از سرگذشت این مردمان که سرزمینهایشان در حال حاضر بنام های کیلان و مازندران نامیده میشود بمنزله روشنائی افکندن بتاریخ میهن ما و شاید مشرق قدیم است که البته آنقدرها سهل و آسان نیست زیرا طول حیات تاریخی ایران این سرزمین را شاهد وقایع و حوادث فراوانی کرده است که نظایر بعضی از آن رویدادها ملت هائی را بکلی نابود یا نامشان را از صفحه روزگار برانداخته است.

از جمله حادثات شکننده به مقابله باناجوانمردبهای فاتحانی بود که در جنگها تنها بتملك اراضی و غارت ثروت و کوچاندن مردان و زنان کارآمدما بکشورهای خود قانع نبودند بلکه کوشش داشتند کلیه سرمایه معنوی و مدنی مردم این سرزمین را تباہ و نابود کنند. مبنای آقائی و سروری را منهدم سازند و هر گونه ارتباط ما را با گذشته منقطع دارند و سرچشمه الهامات غرورانگیز را بخشکانند یا لااقل تیره کنند بدین منظور کتابها و اسناد ما را ربودند دفترایام شاهنشهان ما را سوختند، دانشمندان ما را کشتند، سنگ - نبشته‌های ما را شکستند، زبان ما را بستند ورشته آداب و سنن را گسستند، خلاصه بسیاری از آثار هوش و ذکاء پدران و نیاکان ما را بازی گرفتند و تحقیر نموده و بدست تباہی سپردند و راه تحقیق آیندگان را تا آن حد بریدند که ناچار میباید یابمورخان غیرایرانی عهد قدیم توسل جوئیم، یا آثار و شواهدی در دل خاک و بن اطلال جستجو نمائیم.

متأسفانه در این قسمت نیز از طرفی مداخله احساسات ملی مورخان عهد قدیم که هم نژاد با ایرانیان نبوده اند موجب تخلیط مسائل شده و از طرف دیگر آثار هنری و صنعتی تا حدیکه بیدانشی تجویز میکرد، بنام دیگران ثبت یا بناحق ضبط شده است که کار تحقیق رادشوار ساخته است بنا این مراتب زمانی وسیع لازم است تا بتوان بیاری صاحب نظران دشوارها را آسان کرد.

بر اساس این فکر، کوشش سازمان‌ها و مؤسسات تحقیقات و بررسی‌های تاریخی را، کوششی شایسته‌تر تحسین میدانم زیرا بابتی می‌گشایند که موجب میشود نتایج بررسی‌های هر محقق در هر زمینه تاریخی و تاهر مرحله‌ای که تحصیل شده باشد در مجموعه‌ای گردآوری شود و در معرض بحث و انتقاد قرار گیرد.



چنانکه پیشتر گفتیم بحث ما، درباره مردمانی است که از ازمینه پیش از تاریخ در طول ساحل جنوبی دریای مازندران در فاصله دریا و رأس الجبال البرز میزیسته‌اند. در تاریخهای داستانی ایران که عالیترین نمونه آن شاهنامه فردوسی است و مجموعه‌ایست از محفوظات مردمان قرنهای پیش از اسلام، اشاراتی درباره مدنی بودن اقوام این سرزمین شده است.<sup>۱</sup> اگرچه داستانهای شاهنامه بدلیل آنکه متکی بگواهی مردم زمان یا نزدیک زمان نیست از نظر تاریخ مورد اعتنای شایسته قرار نگرفته است ولی گاهگاه که دست تصادف از عمق اطلال مدار کی بدست میدهد که مربوط به پیش از ازمینه تاریخی است و دلالت بر تمدن کهن بومیان سرزمینهای ساحل جنوبی دریای خزر میکند، اشارات فردوسی متبادر بذهن میشود.

مثلاً وقتی در رساله «تمدنهای اولیه» تألیف م.ژ. دمرگان «M. J. Demorgan» دانشمند و محقق فرانسوی میخوانیم در زیر خاکهای رسوبی و شن‌دار «آمل» دندان کرسی فیلی کشف شده که نژادش دهها هزار سال پیش منقرض گردیده است.<sup>۲</sup> بخاطر می‌آوریم که دهها هزار سال پیش در نقاط شمالی ایران آب و هوایی مناسب زیست فیل یا یستاندارانی از نوع حیوانات منطقه جنگلی، و گرمسیری وجود داشته است.

۱- بصفحات آینده نگاه کنید.

۲- ص ۵۹ از کتاب «تمدنهای اولیه» م.ژ. دمرگان

یاوقتی بگزارش علمی دکتر کارلتون . س . کون «Carleton S. Coon» دربارهٔ اکتشافات غار هوتو در بهشهر مراجعه میکنیم طی گزارش آنها بافسیل انسان یا انسان‌هائی روبرو می‌شویم با دندانهای آسیائی و مربوط بدوره علف-خوارگی که دوران حیات آنان را تا حدود سی هزار سال پیش دانسته‌اند.<sup>۳</sup> و با خود می‌اندیشیم شاید نخستین کدخدائی که از طرف فردوسی در حوالی مازندران و گیلان در آغاز عصر آهن معرفی شده است<sup>۴</sup>، از اخلاف همان انسانی باشد که چندین هزار سال پیش در سواحل جنوبی در بای مازندران میزیسته که نمونه یکی یا چندتن از آنان کشف گردیده است.

مسلم این است خیلی پیشتر از ظهور فرمانروایان هخامنشی و قبل از ایجاد پادشاهی ماد یامدی که در حدود سالهای «۸۳۸ - ۱۰۰۰» قبل از میلاد نام بعضی از امراء آنها در کتیبه‌های آسوری ذکر شده است<sup>۵</sup> و حتی پیش از جدائی آریائی‌های هندی از آریائی‌های ایرانی که مهاجرت و تاریخ جدا شدنشان در بین سالهای «۲۰۰۰ - ۱۴۰۰» قبل از میلاد یادداشت شده است<sup>۶</sup> در سرزمین ایران چه در اطراف دریای داخلی که اینک بصورت کویری درآمده است و چه در سواحل جنوبی دریای مازندران مردمانی میزیستند که مانند مردم عصر ما بحکم احتیاج برای غلبه بر مشکلات حیات و تأمین ضروریات میکوشیده‌اند و به تشکیل واحدهای اجتماعی نیز موفق شده‌اند.

آثار کوشش مدنی این مردمان چه در نجد ایران و چه در حاشیه دریای مازندران از غربی ترین ناحیه خمسه طوالش اعم از لنکران و آستارای آنسوی مرز، تانواحی کلات قلعه و نمین امیر تومان و شاهگل دره و حسن زمینی

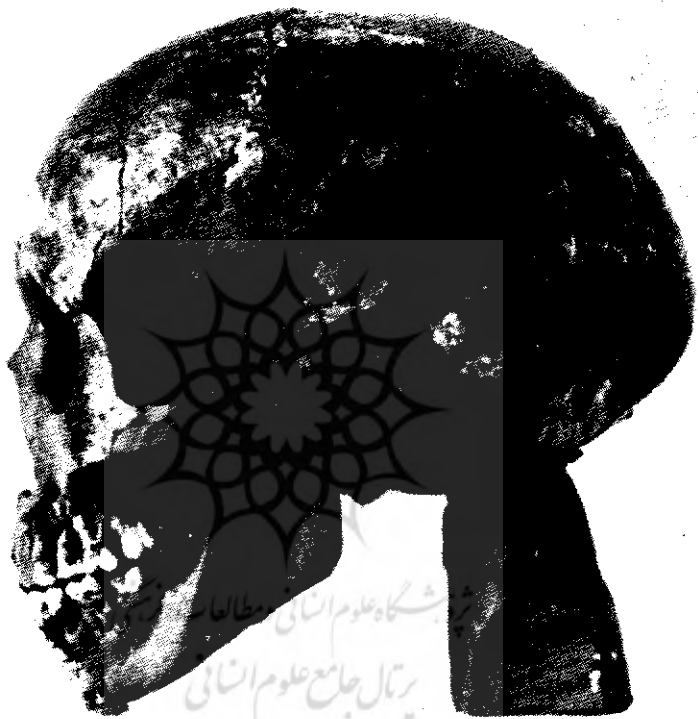
۳- گزارش رسمی هیئت تحقیقاتی دکتر کارلتون کون بنام «تفصیلات در غار هوتو»

نسخه‌ای از آن در موزه ایران باستان موجود است .

۴- نخستین خدیوی که کشور گشود سر پادشاهان کیومرث بود .

۵- کتیبه شلم‌نصر پادشاه آسور ص ۱۶۹ ایران باستان

۶- اشاره به صفحات ۳۸ و ۳۹ و ۱۵۶ ایران باستان پیرنیا



عکس شماره ۱

کشف شده از غار هوتو بهشهر

و آقا اولر، تاشرقیترین مناطق مازندران که قسمتی از خاکهای آنسوی آن در مسیر آمودریا قرار داشته است، بدست آمده است.<sup>۷</sup>

• مصنوعات سنگی و سنگ تراشیده و مسی و سفالین و مفرغی و زرین و شیوه های صنعتی و هنری هر یک از آن آثار<sup>۸</sup>، شاهدیست برسیر تدریجی تمدن آن مردمان از مرحله ای بمرحله دیگر که شایان بررسی منظم و مستمر است، تا وجود ارتباط تمدنهای منکشفه این مردمان با تمدنهای کشف شده در واحه های اطراف دریای داخلی و مردم سرزمینهای کوهستانی غرب ایران روشن و معلوم گردد.

صرفنظر از مدارک و اسناد مذکور علی الاصول ناآشنائی ما با وضع و احوال مردم از منزه قبل از تاریخ، وجود آنان و کوششی را که قهرآبرای تحصیل شرایط بهتر زندگی داشته اند نفی نمی تواند کرد.

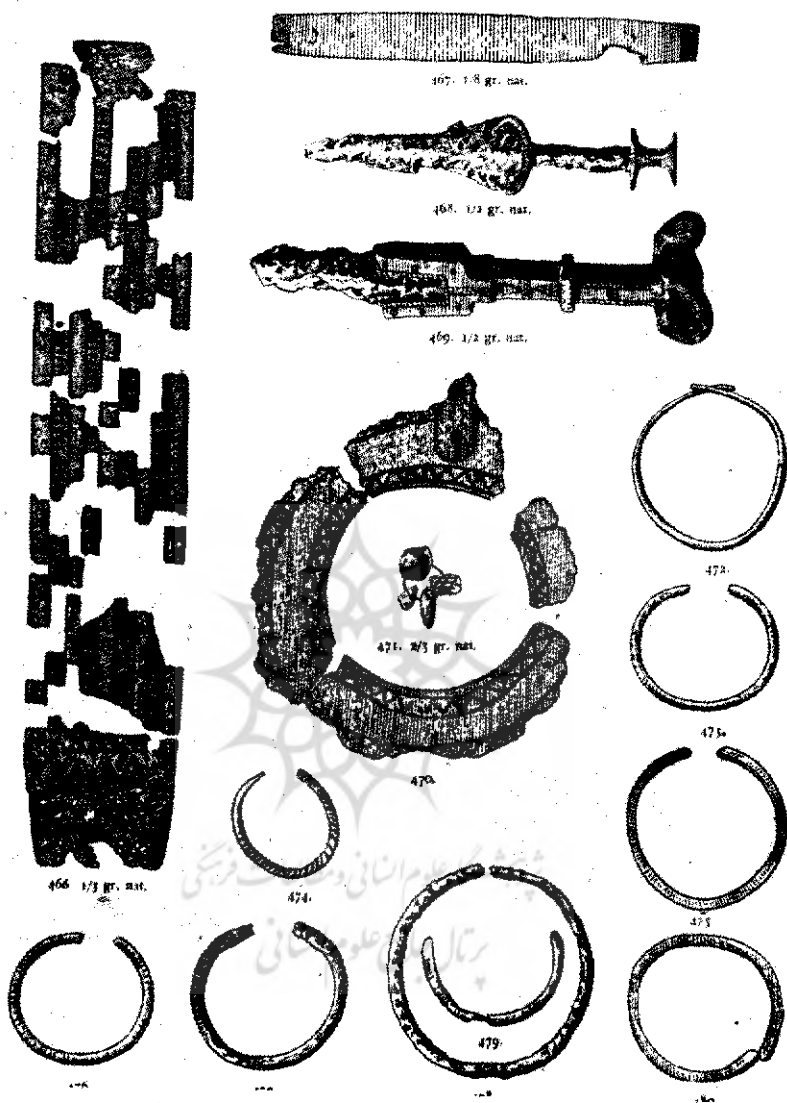


گماندارم که داستانهای فردوسی که یقیناً ساخته و پرداخته یک نسل نیست و گواهی میلیونها مردمی است که حتی پیش از عهد سلطنت ساسانیان اطلاعات خود را در لوح خاطر ثبت کرده و از نسلی به نسل دیگر انتقال داده اند. بایقین بتصرف و تجریفی که بمرور زمان در آن حکایات و نامهای قهرمانان داستانها بعمل آمده است ارزش آن را داشته باشد که نقطه شروع تحقیقات تاریخی شود.

بر اساس این گمان و اندیشه یکی از نشانیهای شاهنامه را که مربوط به تشکیل دولتی در حاشیه بحر خزر و بردامن البرز کوه میباشد سر فصل تحقیقات تاریخی نمودم تا مبنائی برای بحث و انتقاد فراهم شده باشد.

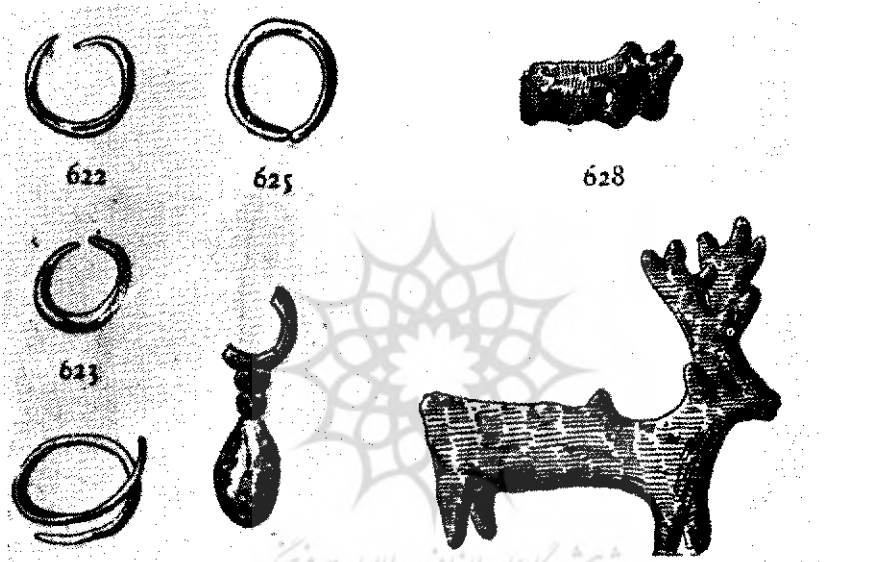
۷- بشرح اکتشافات هیئت های مختلفه که نمونه هایی از آن بشماره عکس ۳۰۲ و ۳۰۱ همراه این مقاله چاپ شده است

۸- بشرح عکسهای شماره ۳۰۲ مقتبس از کتاب تمدنهای اولیه دمرگان فصل مربوط بطلالش



عکس شماره ۲

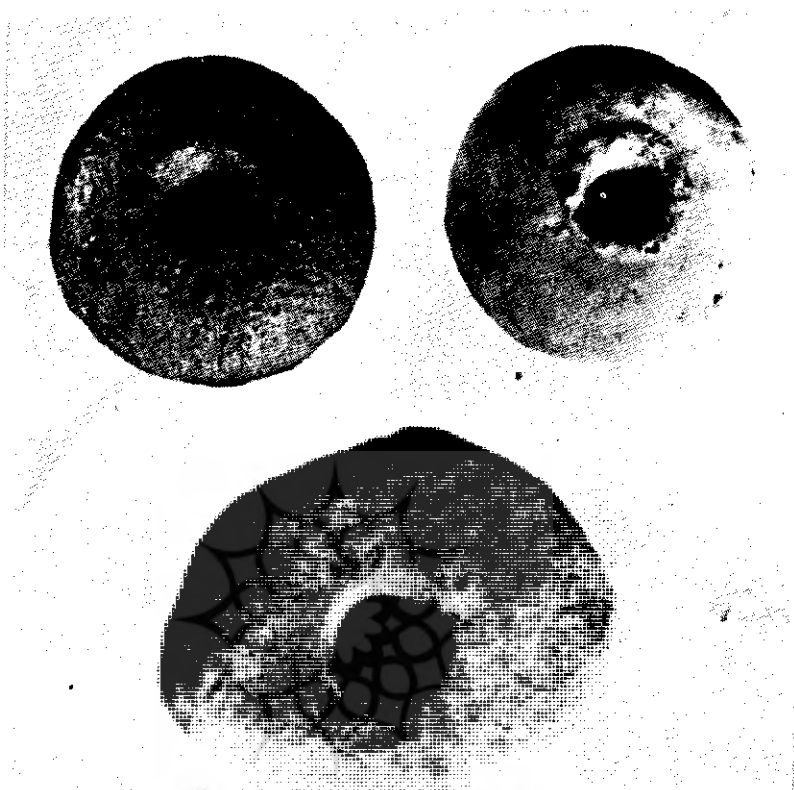
اشیاء زینتی و رزمی از مفرغ و آهن و نقوش تزئینی کشف شده در طالش گیلان  
اقتباس از (کتاب تمدنهای اولیه)



عکس شماره ۳

کشف شده در طوالش وسیله دمرگان





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

عکس شماره ۴

آثار سنک سوراخ شده از گزارش هیئت علمی دانشگاه پنسیلوانیا که تحت عنوان «تفصحات در غار هوتو - ایران» در رسالهٔ مربوط امریکن «فیلوزوفیکال سوساییتی Philosophical Society» منتشر شده استخراج گردیده است «یک نسخه از این رساله در موزهٔ ایران باستان موجود است» این اثر را بدواً به هفتصد قرن منسوب میدانستند و اکنون قائلان احتمالاً در حدود سیصد قرن پیش بوجود آمده است

در فصل دوم هم بگواهی‌های شت زرتشت درباره وجود دولت‌های وارن و هازن یا واحد اجتماعی مقتدری در اراضی واقع بین دریای خزر و البرز کوه که توانستند مدت‌ها راه برمهاجمین به بندنداستناد کردم که گزارش آن در کتاب دینی ایرانیان به تفصیل ثبت شده است.

فصل سوم یادداشت‌های تاریخ نویسان مشرق قدیم در باره اوضاع و احوال مردمان سواحل جنوبی بحر خزر است که بطور پراکنده در تاریخ مشرق قدیم ثبت گردیده بود که گرد آوری شده است.

سپس بررسی آثار و شواهدی که در طول سالهای ۱۲۶۹ شمسی تا دوران کنونی در بسیاری مناطق گیلان و مازندران بوسیله هیئت‌های علمی ایرانی و غیر ایرانی کشف گردیده که تا حد قابل ملاحظه‌ای مؤید یادداشت‌های مذکور است که تدریجاً در آینده در اطراف هر یک از آن بحث خواهیم کرد. اینک نگاه میکنیم بگیلان و مازندران از دیدگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

پژوهنده نامه بستانستان  
چنین گفت کآئین تخت و کلاه  
در تاریخ داستانی اولین پادشاه بنام کیومرث معرفی میشود هنگامیکه  
کیومرث شد در جهان کدخدای نخستین بکوه اندرون کرد جای  
پس درون کوهی مقام گرفت.

از وقایع مهم عهد سلطنت کیومرث، جنگ بادیوان بود که در آغاز  
بسررداری سیامک فرزند کیومرث درگیر شد و سرانجام سیامک بدست یکی  
زشت دیو.

تبه گشت و شد انجمن بی خدیو  
و جنگ به پیروزی دیوان منتهی شد  
سالی بر این ماجرا گذشت که کیومرث آهنگ کین کشی کرد.  
چو بنهاد دل کینه و جنگ را  
بخواند آن گرانمایه هوشنگ را

و باری دگر ساز سپاه کرد و هوشنگ فرزند سیامک را بفرماندهی برگزید  
و بردیوان حمله برد و بر آنان غالب آمد .

چو آمد مرآن کینه را خواستار سر آمد کیومرث را روزگار  
و سلطنت به هوشنگ رسید بجای نیا تاج بر سر نهاد باشناختن آتش ،  
با تش ز آهن جدا کرد سنگ آهنگری پیشه کرد ز آهن تیراره و تیشه کرد .  
با توجه بشرح بالا کشف آتش از نظر گاه فردوسی هوشنگ است یا لا اقل  
در عهد پادشاهی او ، آتش شناخته شده است<sup>۹</sup> . پس پادشاهی کیومرث مربوط  
باواخر عصر حجر و حیات اجتماعی کاملاً در مراحل بدوی بوده است زیرا .

از آن پیش کابین کارها شد بسیج نبد خوردنی ها جز از میوه هیچ  
همه کار مردم نمودی ببرگ که پوشیدنی شان ، همه بود برگ  
در چنین کیفیتی بی شك جنگهایی که با آن اشاره شده بین دو همسایه  
نزدیک رخ میداده که جهت تلاقی فریقین بطی مسافت بعیده ناچار نبودند .  
وقتی يك طرف قضیه دیوان معرفی شده باشند باشناختن سرزمین آنان ، میتوان  
قلمرو پادشاهی کیومرث و هوشنگ را بقرینه معین کرد .

سرزمین دیوان : در تاریخ داستانی آمده است که کاوس کی بوسوسه  
رامشگری آهنگ تسخیر مازندران کرد .  
سخن چون بگوش بزرگان رسید از ایشان کس این رأی فرخ ندید  
انجمن کردند و بمشاوره پرداختند و در طی سخن گفتند .  
فریدون پر دانش و پرفنون مر این آرزو را نبد رهنمون  
ز مازندران یاد هرگز نکرد نجست از دلیران دیوان نبرد  
بر اثر شور و مشورت مصاحت دیدند از زال ز سرور سیستان بخوانند که در  
تختگاه حاضر شود و کاوس شاه را از لشکر کشی بمازندران باز دارد و چنان  
کردند زال زر بدر گاه رسید و با شاه چنین گفت :

۹- نگاه کنید بشاهنامه فردوسی و پیدایش آتش.

شنیدم یکی‌نوسخن ، بس گران  
 ز تو پیشتر پادشه بوده‌اند  
 که شه دارد آهنگ مازندران  
 مراین راه هرگز نه پیموده‌اند  
 که آن خانه دیو افسونگراست  
 ولی کاوس شاه فرمود :

جهان آفریننده یار من است  
 سر نره دیوان شکار من است  
 بر تصمیم خویش استوار ماند و لشکر به مازندران کشید .  
 کجا جای دیوان دژخیم بود  
 بدان جایگه دیو را بیم بود  
 در تصادم دولشکر کاوس از دیوان شکست خورد و اسیر شد که بعداً  
 بدست رستم دستان از جنگ دیوان رهائی یافت ۱۰ .

در این قسمت از داستان شاهنامه می‌بینیم که سرزمین دیوان، مازندران بوده است و جنگهای عهد کیومرث و بعد از آن ، بامردم این سرزمین در گرفته است و بعدها متار که گردید که تا آخر عهد پیشدادی از جنگ بسا دیوان سخنی بمیان نیاید .



وقتی دانسته شد مازندران سرزمین دیوان بوده با ملاحظه ابتدائی بودن حیات اجتماعی و توجه باینکه جنگ‌ها و پیکارها هفتادسال و بگفته شاهنامه ، متناوباً ادامه داشته و در بسیاری نبردها شاه بسا و لیعهد بنفسه شرکت میکرده‌اند این معنی استنباط میشود که تختگاه شاهان پیشدادی دیوار بدیوار مازندران بوده است .

بدیهی است قلمرو پیشادایان نمیتوانسته است در شمال باشد زیرا در شمال مازندران ، دریای خزر قرار داشته ، از جانب شرق ، بجلگه و دشت گرگان محدود بوده است و سرزمین مازندران از جنوب هم بارتفاعات البرز منتهی میشده است که شرایط تشکیل واحد بزرگ اجتماعی بعلت فقدان دریا و رودعظیم در آن ارتفاعات وجود نداشته است. پس تختگاه اولین دولتی

۱۰ - نگاه شود بشاهنامه فردوسی و داستان هفتخوان و رهائی کیکاوس

که به تعریف فردوسی در ناحیه کوهستانی و جنگلی و در کرانه دریا بوده است باید در جهت غربی مازندران جستجو شود که همان سرزمین است که امروز بنام گیلان نامیده میشود .

چنانکه در پیش گفته شد از داستانهای شاهنامه که از قرنهای دورسینه بسینه منتقل شده منظم و نامنظم، مدون و نامدون بفردوسی رسیده است از آن نظر استفاده کردیم که برای ترسیم دایره تحقیقاتی نقطه مبدائی در اختیار گرفته باشیم با این اندیشه که از هر داستان میتوان بخمیرمایه‌ای از سرگذشت‌های يك قوم دست یافت .

هر چند قهرمانان داستانهایی که در صفحات پیش یاد کردیم بگواهی نامهای آریائی که دارند ، عنصر آریائی شناخته میشوند و زمان داستانها نیز که مربوط باواخر عصر حجر و اوایل عصر آتش است با تاریخ ورود آریائی‌ها باین سرزمین مطابقت ندارد ولی يك نکته قابل دقت است که فردوسی و مردم قرنهای پیش از فردوسی گیلان و مازندران را صحنه داستانهای شناخته‌اند .

با آنکه در فلات ایران مخصوصاً مسیر آریائی‌ها از سواحل آمو دریا تا دجله و فرات و از دریای خزر گرفته تا خلیج فارس مناطق بسیاری بوده که میتوانسته است از حیث شهرت و نامبرداری صحنه تجلیات قهرمانانه معرفی شود .



بنظر میرسد در قرون بسیار پیش حتی قبل از ورود آریائی‌ها بایران ، گیلان و مازندران شاهد وقایعی بوده‌اند که از آن وقایع داستانهایی بر زبان‌ها بوده‌منتها اسامی قهرمانان آن تدریجاً فراموش گردیده است و مردمان زمانهای بعد وقایع را با نام‌های مأنوس زمان خود یادداشت و ثبت نموده‌اند

و بجای قهرمانان بومی گیلان و مازندران نام قهرمانان آریائی را اختیار کرده‌اند.

حال می‌رویم که گیلان و مازندران را در مدرک و سند کهن‌تری بیابیم و معرفی کنیم پیش از آنکه وارد بحث شویم مناسب دانسته شد درباره دیو که در گذشته از آن ضمن داستانها سخن رفته و در آینده نیز طی اسناد دینی سخن خواهد رفت تعریف کرده باشیم.

در تاریخ داستانی و کتاب‌دینی ایرانیان مکرراً دیو و سرزمین دیوان صحبت شده است برای آنکه یادآوری شود که غرض از کلمه دیو اشاره بوجودی عجیب‌الخلقه و شاخ و دم‌دار نبوده است توضیحی را لازم می‌دانیم.

دیو که در اوستا دیوا DAEVA و در پهلوی دو DEV و در هندی باستانی دوا DEVA خوانده میشود بنا به تعریف دانشمند محترم آقای دکتر معین و استاد فقید شادروان پورداود بگروهی از پروردگاران آریائی اطلاق میشد<sup>۱۱</sup> ولی پس از ظهور زرتشت و معرفی اهورامزدا پروردگاران قدیم یعنی «دیوان» گمراه کنندگان و شیاطین خوانده شدند ولی کلمه دیو نزد همه اقوام هند و اروپائی باستانه ایرانیان معنی اصلی خود را محفوظ داشته است.

چنانچه دوا DEVA نزد هندوان بمعنی خداست زئوس ZEUS نام پروردگار بزرگ یونان است و دیو DEUS پروردگار لاتینی و دیو DIEU بمعنی خدادر فرانسوی از همین ریشه است، در مزدیسنا<sup>۱۲</sup> نیز توضیح داده شده است که اهریمن دارای دو دسته پیروانند بنام‌های کماریکان - دیوان شماره دیوان مانند شماره ایزدان یعنی فرشتگان لایتنهای است که از آن جمله اند دیومرگ، دیو خواب، دیو بدبختی و دیو تاریکی و غیره.

استاد فقید شادروان پور داود نیز دیو را پروردگار باطل معرفی کرده

۱۱ - برهان قاطع به تصحیح آقای دکتر معین

۱۲ - صفحات ۱۶۴ - ۱۶۵

و دیو یسنار ابراستنده دیو دانسته‌اند و در توضیح این کلمه افزوده‌اند «دین غیر ایرانی» و بسا باصفت دروغ پرست یکجا استعمال شده است<sup>۱۳</sup>.  
 با این تفصیل دیو بر مردمی اطلاق میشده که از نظر ایرانیان و بقول فردوسی یزدان شناس نبوده‌اند.

تو مردیو را مردم بد شناس کسی کوندارد بیزدان سپاس  
 بلکه پرستنده پرورد گاران باطل بوده و دینی غیر دین آریائی‌های این  
 سرزمین داشته‌اند.

مسکن چنین مردمی بفرموده فردوسی سرزمین مازندران بوده است و طبق اشارات زرتشت سراسر جنوب خزر و سرزمینهای گیلان و مازندران معرفی شده است<sup>۱۴</sup>. بدین تعریف، که از لحاظ سازمانهای اجتماعی بآن پایه رسیده بودند که میتوانستند سه ربع قرن با حریفان خود در جدال دسته جمعی باشند که اسناد زیر بصورتی که خواهد آمد مؤید این موضوع است.

### « نظری به یشت ها و تفسیر اوستا »

از جمله ماخذ قدیمه که منتسب بحدود ۶۰۰ الی ۶۵۰ سال قبل از میلاد است اوستا و آثاریست که از شت زرتشت<sup>۱۵</sup> بیادگار مانده است که خوشبختانه قسمت‌هایی از آن از دستبرد حوادث مضمون مانده و در زمان مابکوش استاد گرانمایه فقید پورداود بقارسی بر گردانده و تفسیر شده است.  
 چون این اسناد نسبت بشاهنامه فردوسی قدیمتر و مربوط بدو هزار و شصت سال پیش و شاید پیشتر است میتواند برای روشن کردن راهی که در پیش داریم مفید واقع شود.

۱۳ - صفحه ۲۸ از یشت‌ها

۱۴ - نگاه کنید به درواپ یشت و رام یشت که در همین مقاله آمده است.

۱۵ - زرتشت یا زردشت - مصلح دین مغان بقول فردوسی بدر بار گشتاسب رفت یعنی از آذربایجان به سیستان شد و در حمایت و یشتاسب قرار گرفت، برخی از محققین تاریخ حیات وی را تا شش هزار سال پیش میبرند.

از فقره ۸۷ فروردین یشت : کیومرث در اوستا « کیه مرتن » آمده است در پهلوی « گیومرد » که در فارسی « کیومرث » گوئیم .

از فقره ۱۰ ، یسنای ۳۶ فروهرهای مردان پاک را می ستائیم فروهرهای زنان پاک را می ستائیم همه فروهرهای نیک توانای پاک پارسایان را از کیومرث تا به سوشیانت پیروز گر را می ستائیم ...

از دو فقره یشت<sup>۱۶</sup> و یسنائی که در بالا آوردیم معلوم میشود که اولاً کیومرث یک عنصر آریائی است نه بومی و ثانیاً نخستین بشر است نه نخستین خدیو بهمین دلیل همه فروهرها از کیومرث که « نخستین بشر » است تا سوشیانت که بزعم زرتشت « آخرین خلقت و موعود مزدیسنا » است و باید در آخر الزمان ظهور کند ، بدان ترتیب یاد شده است .

کیومرث از نظر بند هش : در بند هش آمده - کیومرث نخستین بشر را اهورمزدا بیافرید « ومدت سی سال در کوهساران تنها بسر برد » در هنگام مرگ از صلب او نطفه ای خارج شد که وسیله اشعه خورشید تصفیه گردید ... الخ اما در باره هوشنگ<sup>۱۷</sup> در اوستا مکرر با سم هوشنگ پیشنهادی بر - میخوریم نخست در فقره ۲۱ از آبان یشت و پس از آن در فقره ۳ از دروا سپ - یشت در فقره ۷ از رام یشت و در فقره ۲۴ از ارت یشت در هر چهار یشت « هوشنگ پیشنهادی » را بالای کوه هرا « البرز کوه ۱۸ نشان میدهد » که

۱۶ - یشت که در اوستا « یشتی YACHTI آمده از ماده کلمه یسنا است که مفهوم ستایش و پرستش دارد مزدیسنا مزدا پرست است (YASNA) .  
۱۷ - س ۱۷۵ جلد اول یشتها .

۱۸ - وجه تسمیه البرز - نام اصلی البرز کوه هر و صفتش برزئیتی یعنی هرای سر بر کشیده یا سرفراز بمرور دهور حرف « ه » بالف و حرف « ر » بلام مبدل شده است و کلمه دیگر برزئیتی است که مبدل بکلمه « برز » شده که دارای همان مفهوم سر بر کشیده و سرفراز است « پورداود » ال برزیا هر برزئیتی ( HARABREZAITI ) از دیدگاه ایرانیان قدیم محل دیده بانی خاص ایزد مهر بود که « ایزد خاص ایران » شناخته میشد .

سلسله جبال البرز تمام سرزمینهای سواحل جنوبی دریای مازندران را فرا گرفته است دارای تله ایست بنام دماوند و بهیئت عقابی است پر گشوده که یک بال آن تا کوههای قفقاز



بایزدان یشت‌های مذکور که ناهید و گوش و وایو وارت باشند نیاز نموده و درخواست میکنند که ویرا بزرگترین شهریار روی زمین گردانند، که ویرا به دیوها و مردمان و جادوان و پریها و «کاوپها» و «کریانها» چیره‌سازند که همه دیوها از او بهراس افتاده و رو بگریز گذارند که او به دیوهای مازندران و دروغ پرستان ورن «گیلان» دست یابد و همه را شکست دهد ایزدان خواهش هوشنگ را اجابت نموده و او را کامروا ساختند.



بامراجعه بسطور بالا که مقتبس از یشت‌ها و تفسیر دانشمند فقید استادپور- داود است می‌بینیم هوشنگ هم که در اوستا اولین پادشاه معرفی شده است يك عنصر آریائی است، نه بومی مناطق جنوب دریای خزر، ولی صحنه داستان قهرمانیش باز در حدود گیلان و مازندران ارائه شده است، در «رام یشت» کرده<sup>۱۹</sup> می‌خوانیم.

بند ۷- او را بستود هوشنگ پیشدادی در بالای کوه هرای بفلز پیوسته در روی تخت زرین بر روی بالش زرین بر روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار.

بند ۸- از او درخواست نمود این کامیابی را بمن ده توای اندروای<sup>۲۰</sup> زبردست که من دوثلث از دیوهای مازندران و دروغ پرستان ورن «گیلان» را برافکنم.

→  
ممتد میشود و بال دیگرش پس از انحراف مختصری بین استرآباد و بسطام بسمت خراسان و از آنجا بمرغاب و کندوز امتداد یافته و بالاخره بسلسله کوههای هندوکش میرسد.  
طول محوطه اینکه محدود بسلسله جبال البرز میشود «در قسمت مرکزی سلسله» از غربی‌ترین منطقه گیلان تا شرق مازندران و قسمت مختصری از گرگان - ۶۵۴ کیلومتر است.  
۱۹ - کرده از کلمه اوستائی کرت CARETA میباشد که بمعنی کارد و خنجر و برش و یک قطعه بریده شده آمده و مفهومی معادل «فصل» عربی دارد. کرده اول یعنی فصل اول.  
۲۰ - اندروا = خرد مقدس که اراده اش هم برآفریده خرد مقدس مستولی است هم بر ساخته خرد خبیث.

بند ۹- اندروای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه هوشنگ کامروا گردید.

در این قسمت از سرودها هوشنگ چیره گی بردوثلث از دیوهای مازندران و دروغ پرستان ورن را آرزو میکند گوئی که بريك ثلث آنها مسلط شده است یعنی بسرزمین مازن و وارن راه یافته است ۲۱.

در کتاب مقدس ایرانیان از تهمورث که دومین پادشاه معرفی میشود دو بار یاد شده است نخست در فقرات ۱۱ و ۱۳ رام یشت دوم در فقرات ۲۸ - ۲۹ زامیاد یشت در رام یشت - تهمورث از فرشته هوا درخواست نمود که ویرا بهمه دیوان و مردمان و جادوان و پریها چیره سازد، که وی اهریمن را به پیکر اسبی در آورده بر او سوار شود تا بدو انتهای زمین براند.

در زامیاد یشت - فر کیانی مدت زمانی به تهمورث زنیاوند تعلق داشته از پرتو آن او در روی هفت کشور پادشاهی نمود تا بدیوها و مردمان و جادوان و کاویها و کرپانها دست یافت و اهریمن را به پیکر اسبی در آورده در مدت سی سال بدو کرانه زمین همیتاخت.

از اعمال مشهور تهمورث که در اوستا از آن یاد شده است رام کردن دیوهاست در یکی از قطعات اوستائی معروف به «ره ائو کم دیجا» فقره ۹۱ آمده است تهمورث زنیاوند یونگهان که دیو دیوان را ببارگاہ داشت هفت قسم دبیری «خط» از او آورد.

« از این گزارش چنین برمی آید که پیش از تهمورث هفت قسم خط «دبیری» در جنوب دریای خزر شناخته شده و وسیله تفهیم و تفهم از راه دور بوده است که تهمورث در عهد سلطنت خود بدان دست یافته است.»



همچنین در مینو خرد فصل ۳۷ فقره ۲۱ اشاره بهمین معنی شده و در روایت

۲۱- مازن و وارن به تفسیر برخی از محققین از جمله استاد یورداد همان مازندران و گیلان است که در مقالات آینده دلایل کافی درباره آن خواهیم آورد.

منظوم موسوم « بادبیات پارسیان » که مستشرق معروف اسپیگل Spiegel طبع نموده راجع به تهمورث چنین آمده است .

تهمورث اهریمن را در مدت سی سال در بند داشت بر او زین نهاد بر پشت او سوار شد و هر روز سه بار گرد گیتی میگشته بر سرش گرز پولادین میزد با او دریا و کوه و فراز و نشیب البرز را می پیمود و وقتی که از گردش بر میگشت او را در بند نموده جز زخم گرز گران آشام و خوراکی نداشته . . . الخ .

در این قسمت هم می بینیم تهمورث دو مین پادشاه در حاشیه البرز است ، دریا و کوه و فراز و نشیب البرز را می پیماید .

در کرده ۴ بند ۱۵ رام یشت جمشید را در قلۀ البرز جائیکه رود « اردویسور از بالای آن ببلندی هزار فد آدمی سرازیر گشته و دریای فراخکرت ۲۲ میریزد » مشاهده میکنیم .

و همچنین در کرده ۶ بند ۲۴ میخوانیم « او را ستود فریدون پسر آبتین از خاندان توانا در مملکت چهار گوشه ورن . . . از او درخواست نمود که این کامیابی را بمن ده ای اندروای زبردست که من با ژیدهاک سه پوزه و سه کله و شش چشم و هزار مکر دارنده ، ظفر یابم . باین دروغ بسیار قوی و خبیث ، فریفتار جهان ، این دروغ بسیار زور مند که اهریمن بر ضد جهان مادی بیافرید . از برای فزونی جهان راستی . . . الخ

بند ۲۵ - اندروای زبر دست این کامیابی را باو داد ، تا اینکه فریدون کامروا گردید ..

### نتیجه مقایسه

شواهدی که از اوستا و سرودهای مذهبی ایرانیان استخراج و در بالا یاد کردیم همه حکایت از آن دارد که آریائیهان گام پیشروی در سرزمین ایران

۲۲- یسنا جلد دوم ص ۱۴۹ گوید: چته چست « دریاچه رضاییه » از بن بادیای فراخکرت اتصال دارد که خود دلیلی است بر اینکه مراد از فراخکرت همان دریای خرد است که در جانب شرقی چته چست قرار دارد بگواهی پاره ۲ از فرگرد ۲۲ .

از همه جا بسهولت گذشتند ولی در ورن و مازن یعنی گیلان و مازندران به مقاومت شدید برخورد کردند که برای شکستن آن ناچار بودند با یزدان خود توسل جویند فدیه و نیاز بدهند و از نیروی یزدان خود برای تحصیل پیروزی استمداد کنند .

هرچند نام قهرمانان نامبرده در ودا «Veda» کتاب مقدس آریائیهای هند نیز یاد شده است و با توجه بآنکه تاریخ ودا تا هزار و چهارصد سال قبل از میلاد پیش میروود و طبعاً قدیمی تر از اوستای زرتشت است، معلوم میگردد این قهرمانان ، قهرمانان مشترک آریائیهای هند و ایران حتی قبل از جدائی این دو دسته آریائی میباشد که برای تجلیل آنان هر یک بزبانی وزمانی و مکانی سخن از وصف پهلوانان خود کرده اند در اینصورت سرگذشت آنسان فاقد ارزش تاریخی میگردد ، ولی نکته ای که مورد استفاده است اشاراتی است که دلیل اهمیت مناطق مازن و ورن « مازندران و گیلان » میباشد .

بطوریکه میدانیم اوستا متصرفات آریائیها را در ایران بترتیب پیشرفت بشرح زیر ذکر کرده است .

اول ایران واج یا کشور آریانها دوم سفد سوم مرو چهارم باختر پنجم نیسیاه ششم هرات هفتم کابل هشتم غزنین نهم گرگان دهم رنج یازدهم صفحه هیلمند دوازدهم ری سیزدهم شاهرود چهاردهمین جا ورن پانزدهم پنجاب هند شانزدهم خاکهای مجاور زرنگ .

از طرز شماره بندی خط حرکت آریائیها از شرق بجنوب و انتشار آنها در نجد ایران هویدا است که هیچ یک از مناطق بالا از نظر شت زرتشت شایستگی آن نداشته است که صحنه تجلیات نامداران آریائی تعرفه شود و این خود دلیل براین است که در زمان زرتشت یعنی تقریباً هزار و شصت سال پیش شهرت و اعتبار مازندران و گیلان زبانزد عامه بوده است و داستانهای از تشکیلات اجتماعی و سازمان های دولتی و تجارب جنگی و استعداد منطقه

و مردمش از قرن‌ها پیش بیادگار مانده بود که در تهیه سرودهای اوستا و احیاء نام قهرمانان آریائی مورد استفاده شت زرتشت قرار گرفته است .  
 باید این نکته را هم بخاطر داشته باشیم که زرتشت در زمانی ظهور کرد که عده‌ای قابل ملاحظه رقیب دانشمند و مطلع و متنفذ که در درجه اول مغان بودند، در مقابل داشت .

چون زرتشت بصفهت مصلح آئین مغان و مؤسس دین تجلی کرده بود و ظهورش منافعی با مصالح و نفوذ مغها بوده است ، لاجرم با حریفان بصیر و سرسختی روبرو بود ، پس در انتخاب مضامین اوستا میباید کمال دقت و احتیاط مرعی میداشت تا بهانه تخطئه و سفسطه بحر فای نامدار که عنوان رهبری قوم هم داشته اند نداده باشد .

با در نظر گرفتن این شرایط نمیتوان تصور کرد که انتخاب صحنه گیلان و مازندران صرفاً بصرافت طبع شت زرتشت بوده است ، بلکه بیشتر میتوان اندیشه کرد که انتخاب صحنه مزبور متناسب با دانش و اطلاع مردم زمان از اوضاع روزگاران پیش و مطابق با محفوظات تاریخی و داستانی عامه بود ، که از نظر زرتشت قابل تأیید و از نظر مغها غیر قابل تخطئه بوده است .

نکته دیگری که شایان دقت است اشاره ایست که در تعبیر کلمه دئویسنا شده است که در صفحات پیش گفتیم آنرا دین غیر ایرانی دانسته اند . وقتی که مزدیسنا دین ایرانی معرفی شود طبعاً دئویسنا دین غیر ایرانی یا بعبارت دیگر دین بومی خواهد بود .

مضافاً چنانکه در پیش گفتیم این دین غیر ایرانی دارای پیشوایانی نیز بوده است که بعنوان کرپانه‌ها<sup>۲۳</sup> و کاویها<sup>۲۴</sup> « در آریائی بر گروه رهبران و پیشوایان

۲۳- کاوی و کرپان پیشوایانی بوده اند که مراسم دینی دیوها یا دین غیر ایرانی را بجا می آورده اند در گاتهای زرتشت مکرر از آنان شکایت شده است که اسباب گمراهی مردمند  
 ص ۹۳ گاتها

۲۴- تشابه نام کاوی و کاوه که هر دو برهبری معرفی شده اند و داستان فریدون و ضحاک که

اطلاق میشده» یاد گردیده و قهرمانان آریائی در ادعیه خود غلبه بر آنها را آرزو میکردند.

وجود دین و پیشوایان در ناحیه مازن و ورن بگواهی شت زرتشت و مردم زمان وی و همچنین مردمان قرون پیش از زرتشت خود دلیل دیگریست که مردمان سواحل جنوبی بحر خزر از لحاظ هم بستگی اجتماعی و رشد فکری بمقامی رسیده بودند که وجود قوانین و احکام را برای بقای جامعه و تکمیل شیرازه بندی لازم دانسته‌اند و توانسته بودند نظم و اطاعت را که محصول رشد عقلانی و احترام بحدود و حقوق است بین خود جاری سازند و در مقابل قوم دلیر و تازه نفس آریائی که از ایران واج سرازیر شده و سیزده استان یا کشور آن روزی را درهم نوردید، مقاومت نمایند و در بین کلیه متصرفات آریائی‌های قبل از تاریخ، امتیاز قهرمانسازی را برای خود محفوظ دارند.



شاهنامه و کتاب دینی ایرانیان آنرا منتسب بسرزمین ورن کرده این معنی را بخاطر می‌آورد که ممکن است کاوه معروف نیز یکی از کاویها یا پیشروان بومی بوده که برضحاك شوریده و فریدون را حمایت کرده است، فقره ۳۳ از آبان یشت گوید « فریدون در مملکت چهار گوشه ورن برای ناهید و... قربانی نمود و از او خواست که باژی دهاک... ظفریابد» درس ۱۹۳ یشتها و نیز در بند هش فصل ۲۹ فقرات هشت و نه آمده است « این ازدهاک که نیز بیوراسب میگویند... در کوه دماوند زنجیر شده است » از کتاب دینی تفسیر استاد پوردادود «

از اشاره که در او ستاشده است چنین برمیآید که کاویها نیز سلسله داشته‌اند چنانکه گوید کاوی دوم بنام «اوسه» Use از ایزد اردوی Ardvi می‌خواهد که اورا فرمانروای بزرگ گرداند.

بهر تقدیر نام‌های کاوی، کاوه، کاوات، کاواتان از آنجهت که پیشوند نام بعضی آبادیهای گیلان است مانند کبته Kabate، کاوک ده Kavak deh، کاوان کل Kavan-Kol قابل توجه است.